

ایجاد تشکیلات سیاسی بدون پشتوانه مذهبی و ملی در کشور ما، جز شکست، حاصلی نخواهد داشت، اما بعضی از تحصیل‌کرده‌های دوره پهلوی که هنوز الفبای فلسفی و سیاسی زمانه خویش را درک نکرده بودند کوشیدند در اندک زمانی و به هر وسیله‌ای، حکومت وقت را سرنگون سازند.

در این بین فردی به نام شاعیان، براساس مطالعات خود درباره گروه‌های مارکسیستی و مشی مبارزه مسلحانه، به فکر اتحاد دو گروه چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق افتاد تا با ایجاد تشکیلاتی قوی با مشی مبارزه چریکی ضرباتی کاری بر رژیم وارد سازد. نزدیکی این دو سازمان به هم، همکاری‌های مقطعی آنها، علل عملی‌نشدن این طرح از مباحثی است که در مقاله پیش‌رو مدنظر قرار گرفته است.

اندیشه ایجاد چتری واحد بر فراز آسمان مبارزه با رژیم پهلوی، به‌گونه‌ای که تمام مخالفان شاه را براساس هدف مشترک نابودی رژیم گرد هم آورد، از آغاز مبارزات سیاسی - نظامی علیه شاه، به مثابه طرحی برای اتحاد نیروهای مخالف رژیم پهلوی همواره میان مبارزان مطرح بود، اما به دلیل اختلاف نظرهای فراوان و تفاوت دیدگاه‌های کلان میان سازمان‌ها و گروه‌های مبارز کمتر به مرحله اجرا نزدیک شد و تلاش‌های انگشت‌شمار هیچ‌گاه نتوانست دره‌های عمیق بین آنها را پر کند.

یکی از این تلاش‌های ناموفق، طرح ایجاد جبهه متحد میان چریک‌های فدایی و سازمان مجاهدین خلق بود که نخستین‌بار مصطفی شاعیان آن را مطرح کرد. وی که از دوران نوجوانی و در زمان نهضت ملی‌شدن نفت عضو حزب «پان‌ایران» و طرفدار مصدق بود، در واقعه سی تیر ۱۳۳۱ از این حزب جدا شد و پس از مطالعاتی که کرد، رفته‌رفته به سوی مارکسیسم کشیده شد. با آغاز فعالیت مجدد جبهه ملی دوم، وی در آن عضو شد و در سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ در مقام نماینده دانشجویان مراکز دانشگاهی تهران به اولین کنگره جبهه ملی دوم رفت. به همین مناسبت جزوه‌ای با عنوان «نسل جوان و جبهه ملی» با نام مستعار «سرباز» نوشت و آن را به مصدق تقدیم کرد، با این حال اعضای کنگره قرائت آن را مصلحت ندیدند. شاعیان در سال ۱۳۴۲، برای سامان دادن «جبهه ملی سوم» با اغلب گروه‌ها و از جمله «نهضت آزادی ایران» تماس نزدیک برقرار کرد. چند روز پس از ۱۵ خرداد، او جزوه «تزی برای تحرک» یا «جهد امروز» را در تفسیر واقعه قیام پانزده خرداد نوشت که طرحی بر پایه برنامه‌ریزی برای نوعی مبارزه منفی عمومی و فراگیر - شبیه حرکت گاندی - علیه شاه بود.

شاعیان، پس از گرفتن تأییدیه دکتر مصدق و افرادی از نهضت ملی، جزوه فوق را برای عده‌ای از رهبران روحانی و مراجع، از جمله امام خمینی (ره)، ارسال کرد. وی قصد داشت پس از تأیید آن از سوی رهبران سیاسی و دینی، طرح را در سطح وسیع چاپ کند و در اختیار عموم بگذارد تا زمینه عملی آن فراهم گردد، اما نتوانست فتوای تأییدیه آنان را بگیرد. در سال ۱۳۴۶، شاعیان در شرح تضادهای جامعه و بیان نظریه «توده و طبقه»، نقدی بر کتاب «رژمی دبره» نوشت و در سیر مطالعاتی خود به نوعی از مارکسیسم رسید که در نوع خود منحصر به فرد بود. این نگرش را، که تفاوت‌هایی اساسی با دیدگاه‌های معمول مارکسیستی داشت و کم‌کم سبب وجه تمایز او با سایر مبارزان آن سال‌ها شد، عده‌ای مارکسیسم بومی تعبیر کرده‌اند. برای مثال، او ضمن حمایت از قیام میرزا کوچک‌خان جنگلی، انتقادهای تندی از لنین می‌کرد. عزت شاهی در خاطرات خود تأکید کرده است که از همان زمان هیچ یک از گروه‌های مارکسیستی شاعیان را به عنوان مارکسیست اصیل قبول نداشتند و حتی به گفته یکی از اعضای گروه او، مارکسیست‌ها وی را مرتد می‌دانستند! بهزاد نبوی نیز طی مصاحبه‌ای که با هفته‌نامه «شاهد» کرده شاعیان را مارکسیست به معنای معمول ندانسته و اظهار کرده است که وی «نماز می‌خواند اما روزه نمی‌گرفت؛ به عرفان اعتقاد فراوان داشت. زندگی عرفا و عرفان را مطالعه کرده و به آن عمل می‌کرد!»^۲

وی به تدریج و در زمان نوشتن کتاب «شورش» در سال‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱، به استفاده از اسلحه به عنوان تنها راه مقابله با رژیم اعتقاد یافت و گروه مسلحانه «جبهه دموکراتیک خلق» را بنیان نهاد. گروه نادر شایگان - از گروه‌های چریکی معتقد به مارکسیست - نیز در همان دوران به او پیوست، اما گروه او به سرعت و قبل از آنکه اقدام چشم‌گیری انجام دهد، در تیرماه ۱۳۵۱ لو رفت و عده‌ای از اعضای آن دستگیر شدند.^۳

فعالیت‌های شاعیان و گرایش‌های مبارزاتی او منحصر به فرد و به نوعی دارای تضاد بود؛ ساواک در خانه‌های تیمی گروه او هنگام ضربه مرداد ۱۳۵۱ عکس چه‌گوارا و متون مارکسیستی را در کنار بعضی از جزوات اسلامی یافت و وقتی در نوشته‌های مارکسیستی او استفاده از آیات قرآن را دید، برای اولین بار واژه مارکسیست اسلامی را برای آنها به کار برد.^۴ مصطفی شاعیان البته از این ضربه ساواک جان سالم به در برد اما به زندگی مخفی روی آورد. وی در این برهه طرح تشکیل جبهه مشترک میان مبارزان مسلح را مطرح نمود که آن را «جبهه رهایی‌بخش خلق ایران» می‌نامید.

او معتقد بود که باید از اتحاد چریک‌های فدایی

و سازمان مجاهدین و دیگر گروه‌های کوچک یک جبههٔ خلقی و توده‌ای که دارای توان بیشتری در مبارزه علیه رژیم باشد، به‌وجود آید. شجاعان همواره و به‌ویژه در همان دوران با جنبه‌های غلوشدهٔ بعضی از احساسات ضد مذهبی — به قول خودش — «کمونیست‌نما»ها در جدال بود.

شجاعان اولین قدم در این مسیر را متقاعد کردن سران چریک‌های فدایی و سازمان مجاهدین خلق تشخیص داد، بنابراین ارتباط مداوم و مستمری با این دو سازمان برقرار کرد.

تشابه فعالیت‌های دو گروه

فعالیت‌های چریک‌های فدایی و سازمان مجاهدین خلق در آن زمان ویژگی‌های مشابه فراوانی داشت که بی‌شک بعضی از آنها از جمله دلایل طرح ایدهٔ ایجاد وحدت میان این دو سازمان توسط مصطفی شجاعان و پیگیری آن توسط رهبران بعدی چریک‌های فدایی و سازمان مجاهدین خلق بوده است. در ذیل به بعضی از ویژگی‌های مشابه اشاره شده است:

۱- بینش (ایدئولوژی مارکسیستی):

هر دو سازمان ادعا می‌کردند که مدافع حقوق و منافع خلق هستند و براساس بینش مارکسیستی‌شان، ایران را زیر سلطهٔ امپریالیسم، و محمدرضاشاه را عامل امپریالیسم می‌دانستند و می‌گفتند انقلاب سفید شاه ایران را از جامعهٔ فئودالی به جامعهٔ سرمایه‌داری کوچک وابسته به غرب تبدیل کرده و کشور از جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی در معرض تهدید امپریالیسم قرار گرفته است. به عقیدهٔ هر دو سازمان، رژیم پهلوی نظامی مستبد و فاسد است که با جامعه بستگی ندارد و شاه از طریق تهدید، تطمیع و ترور حکومت می‌کند و تنها راه‌هایی از این وضع استفاده از علم مبارزه (مارکسیسم) و توسل به نبرد مسلحانه است.

۲- روش (مبارزهٔ مسلحانه):

هر دو سازمان در روش مبارزه به جنگ چریکی شهری براساس نظریهٔ رژه دبره فرانسوی و کارلوس ماریگلا برزیلی معتقد بودند. در این نظریه ابتدا در یک سازمان چریکی باید تبلیغ مسلحانه — عملیات پراکندهٔ مسلحانه که نیروهای بالقوه را به صورت خودجوش به صحنه بکشاند — مطرح گردد، سپس بعد از طی چند سال این مرحله به پایان برسد. پس از اتمام این مرحله، مبارزهٔ مسلحانهٔ توده‌ای پا خواهد گرفت و شرایط عینی و ذهنی تا حد ممکن برای انقلاب آماده خواهد شد.

سازمان مجاهدین در مواضع خود بر این تشابه صحنه گذاشته و ضمن تقسیم مارکسیست‌ها به دسته‌ای که دارای استراتژی مسلحانه‌اند (چریک‌های

فدایی)؛ و دسته‌ای که به استراتژی مسلحانه اعتقاد ندارند (مائوئیست‌ها، توده‌ای‌ها و تروتسکیست‌ها...) تصریح کرده است که دستهٔ اول (چریک‌های فدایی خلق)، به دلیل اینکه در استراتژی با آنها وجه اشتراک دارند، نسبت به بقیه تأییدشدنی‌تر و به آنها شبیه‌تر هستند.^۵

۳- عملکرد (فعالیت‌های موازی از ابتدا تا انتها):

اقدامات سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی تا اندازهٔ بسیاری شبیه یکدیگر بود. هر دو سازمان در سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ فعالیت خود را آغاز کردند و دورهٔ اول فعالیت خود را تا سال ۱۳۵۰، به آموزش و تهیهٔ مقدمات جنگی چریکی اختصاص دادند. هر دو سازمان مجموعهٔ عملیات خود را به یک شکل (بم‌گذاری و ترور) و در یک زمان یعنی سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵ انجام دادند. همچنین هر دو سازمان در سال‌های پایانی رژیم شاه، تحت‌تأثیر عوامل مختلف، با فروپاشی و انشعاب روبه‌رو شدند.



۴- منش:

چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین در موارد متعددی از لحاظ نوع مواجهه با مسائل به همدیگر شبیه بودند که بعضی از آنها عبارت‌اند از:

الف) نسخه‌برداری از مبارزات خارج از کشور: هر دو سازمان پیش‌ازآنکه واقع‌بینانه اوضاع سیاسی — اجتماعی ایران را بررسی و خط‌مشی مناسبی را اتخاذ کنند، از روی جنگ‌های چریکی دیگر سرزمین‌ها کورکورانه الگوبرداری کردند، حال آنکه نظریه‌های جنگ چریکی زمانی در دستور کار آنها قرار گرفت که در دیگر نقاط جهان از موضوعیت افتاده بود.

ب) ساختار نیروی انسانی: بیش از ۹۰ درصد نیروهای

هر دو سازمان، فعالان دانشگاهی و نسل جوان طبقهٔ متوسط جامعه بودند که البته همین ویژگی دلیلی شد برای اینکه اعضای دو گروه به یک نسبت گرفتار عمل‌زدگی و شتاب در تصمیم‌گیری‌ها شوند. عملیات‌های آنها نیز معمولاً مبتنی بر خط‌مشی اصولی و مستدلی نبود و بیشتر واکنشی، نمایشی و برهه‌ای بود.

ج) عبور از روش‌های قانونی مبارزه: روی آوردن چریک‌های فدایی و سازمان مجاهدین خلق به مبارزهٔ مسلحانه نخستین عکس‌العمل جوانان حزب توده و نهضت آزادی در برابر بن‌بستی بود که رژیم شاه بر سر راه فعالیت‌های مسالمت‌جویانه و در چهارچوب قانون مبارزان سیاسی به‌وجود آورده بود، هرچند این ویژگی بعدها، به دلیل خصلت مبالغه‌پردازانه و مشکل ذهنیت‌گرا بودن چریک‌های فدایی و سازمان مجاهدین، به توهم «پیش‌تازی و به دوش کشیدن پرچم مبارزه» در دوران فعالیت مبارزاتی آنها تبدیل شد.

د) تلاش ناموفق برای جلب همکاری توده‌ها: هر دو سازمان در مباحث نظری غایت فعالیت خود را راه‌اندازی موتور بزرگ جامعه، یعنی توده‌ها، اعلام می‌کردند و براساس محاسباتی که البته بعدها شکست آن در عمل اثبات شد به دنبال مردمی کردن مبارزه با شاه بودند، اما از آنجاکه مطالعات مارکسیستی و تحلیل موضوعات براساس چهارچوب تفکرات به ظاهر علمی وارداتی که با فرهنگ و باورهای مردم در تعارض بود برای آنها فرصتی باقی نگذاشته بود تا خلق‌و‌خوی مردم ایران را بشناسند، هر دو سازمان هیچ‌گاه به درک درستی از مردم دست نیافتند، بنابراین هیچ‌گاه هم نتوانستند حمایت و پشتوانهٔ توده‌ها را به‌دست آورند و همواره در گرداب سردرگمی و بلاتکلیفی نظری و عملی دست‌وپا می‌زدند.

هـ) سلطهٔ بلامنازع مرکزیت بر نیروها: هر دو تشکیلات سازمان‌دهی نیروهای خود را براساس روش‌های مارکسیستی (انضباط آهنین) و تبعیت بی‌چون‌وچرا از مرکز پایه‌گذاری کرده بودند. البته طی سال‌های نخست، که هنوز انسجام لازم در این دو تشکیلات پدید نیامده و روابط به شکل محفلی و دوستانه بود، تاحدی از دیدگاه‌های کادرها استفاده می‌شد، اما در مراحل بعد، که سازمان‌دهی پیچیده‌تر و گرایش به مخفی‌کاری بیشتر شد، سیر غیردموکراتیک شدن تصمیمات آغاز گردید. از این پس رهبران (مرکز) سازمان‌ها به صورت کاملاً بلامنازع تمامی حرکت‌ها و فعالیت‌ها را به‌طور یکجانبه تعیین می‌نمودند. ضربه‌های سال‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ نیز این دو تشکیلات چریکی را به مرحله‌ای کشاند که در تحلیل خود، شکل سازمان‌دهی را از عوامل ضربه‌پذیری تلقی



هر دو سازمان چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق ادعا می‌کردند که مدافع حقوق و منافع خلق هستند و بر اساس بینش مارکسیستی‌شان، ایران را زیر سلطه امپریالیسم، و محمدرضا شاه را عامل امپریالیسم می‌دانستند و می‌گفتند انقلاب سفید شاه ایران را از جامعه فئودالی به جامعه سرمایه‌داری کوچک وابسته به غرب تبدیل کرده است

کردند و با حذف همان دموکراسی ناچیز در تشکیلات، «انضباط آهنین»، به معنای اصل خدشه‌ناپذیر اطاعت تشکیلاتی، را اجرا کردند.

ارتباط شاعیان با سازمان مجاهدین

مجموعه تحلیل‌های ذکر شده همراه استقبال از طرح ایجاد وحدت، پس از رایزنی شاعیان با بعضی از رده‌های چریک‌های فدایی و سازمان مجاهدین خلق، او را به ادامه این مسیر مصمم‌تر کرد.

وی، در مورد سازمان مجاهدین خلق، ابتدا همکاری نزدیکی با رضا رضایی — از رهبران این سازمان — برقرار کرد. پاسخ به ادعای رژیم شاه مبنی بر «مارکسیست اسلامی» بودن مجاهدین خلق، که به توصیه رضا رضایی توسط مصطفی شاعیان نوشته و با عنوان «بیانیه سازمان مجاهدین خلق ایران در پاسخ به اتهامات اخیر رژیم شاه» منتشر شد، حاصل همان دوران است.

در این اطلاعیه به خوبی می‌توان رگه‌هایی از اندیشه وحدت‌طلبانه شاعیان را دید. برای مثال در این اطلاعیه تصریح شده است: «آن مارکسیستی که علیه بیدادگری دست به مبارزه می‌زند، درست همان دستورهایی را انجام داده است که اسلام گفته است... اسلام دشمن ستمگر به مارکسیسم دشمن ستمگر ارج می‌گذارد. در شرایط موجود بین مسلمانان انقلابی و مارکسیست‌های انقلابی یک پیوستگی و تشکل وجود دارد... بدیهی است مارکسیسم و اسلام همانند نیستند، اما اسلام به‌طور مشخص به مارکسیسم نزدیک‌تر است تا به رژیم پهلوی. اسلام و مارکسیسم هر دو یک درس را آموزش می‌دهند؛ هر دو علیه ستمگری مبارزه می‌کنند، پیامشان یکی است؛ هر دو ستیز، فداکاری و شهادت را توصیه می‌کنند. چه کسی به اسلام نزدیک‌تر است؟ ویتنامی‌ها که علیه امپریالیسم می‌جنگند، یا شاه که به صهیونیسم کمک می‌کند؟...» ضمناً او مجموعه مدافعات مجاهدین خلق در سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ را نیز به نگارش درآورد که مرکزیت سازمان آن را منتشر کرد.

شاعیان و چریک‌های فدایی خلق

پیوند شاعیان با مجاهدین تا زمانی که در خرداد ۱۳۵۲ ضربه دوم را ساواک بر او وارد آورد ادامه داشت، اما طی این ضربه، اعضای اصلی گروه او نظیر نادر شایگان، حسن رومینا و نادر عطایی کشته و جمعی دیگر زندانی شدند. شاعیان پس از این ضربه با سایر افراد باقی‌مانده نظیر فاطمه سعیدی (مادر شایگان‌ها)، ناصر شایگان، ارژنگ شایگان، مرضیه احمدی اسکویی، صبا بیژن‌زاده و چند نفر دیگر، که عمدتاً افراد بی‌تجربه متواری بودند، به چریک‌های فدایی خلق ملحق شد، اما مدتی بعد به دلیل اختلاف‌های نظری چریک‌های فدایی

با نظریات شاعیان، به‌ویژه آنچه وی در کتاب «شورش» بیان کرده، و نیز بها ندادن چریک‌های فدایی خلق به آنچه وی در «نامه سرگشاده به چریک‌های فدایی خلق» عنوان نموده بود، در اواخر سال ۱۳۵۳ و اوایل ۱۳۵۴ ناگزیر از این گروه جدا (و از زاویه دید چریک‌ها، تصفیه) شد. شاعیان مدعی بود که رهبران فداییان به دروغ به او اطمینان داده بودند که مجاز خواهد بود پس از اتحاد، دیدگاه‌هایش را آشکارا منتشر کند. او همچنین مدعی بود در پیوستن به چریک‌های فدایی، فریب کادر مرکزی آنها را خورده بود که او را به این باور رسانده بودند که فداییان جبهه‌ای است متشکل از همه گروه‌هایی که به مبارزه مسلحانه اعتقاد دارند.^۲

سازمان چریک‌های فدایی حمید مؤمنی، نظریه‌پرداز جزم‌اندیش، را مأمور بحث و پاسخگویی به شاعیان کردند، ولی هیچ‌گاه نتیجه مشخصی از این گفت‌وگو به‌دست نیامد. شاعیان از این پس به صورت منفرد و صرفاً در ارتباط حافظتی با جریان مارکسیست‌شده مجاهدین خلق زندگی مخفی خود را ادامه داد. وی که توانسته بود سالیان سال به شکلی کم‌نظیر چهره و خانه‌های امن خود را از آسیب‌ها و صدمات پلیس مصون نگاه دارد و به مبارزات خود ادامه دهد، سرانجام در ۱۶ بهمن ۱۳۵۴، پس از خروج از خانه‌ای امن، درحالی‌که کیف دستی‌اش را همراه داشت، در خیابان استخر به محاصره پلیس افتاد و درگیر شد، سلاحش گیر کرد و بعد مورد اصابت گلوله قرار گرفت. او، درحالی‌که زخمی بود، کوشید محتویات کیف را از بین ببرد و بعد با سیانور خودکشی کرد.^۳

نکته مهم در بررسی سوابق شاعیان این است که او طی فعالیت‌های مبارزاتی‌اش، مشی به‌خصوصی برای خود قائل بود و دیدگاه‌های خاص خود را اعمال می‌کرد، بنابراین در گروه چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین هیچ‌گاه عضوی ثابت و وفادار به این دو گروه محسوب نشد، اما آرا و نظریات او بعدها بیشترین تأثیرات را بر فرایند تلاش‌های این دو گروه برای همکاری و اتحاد با یکدیگر علیه رژیم پهلوی داشت، گرچه تمام این تلاش‌ها ناموفق ماند.

رگه‌های اندیشه شاعیان در افکار مجاهدین خلق

همان‌طور که گفته شد، شاعیان، برای عملی کردن ایده ایجاد جبهه مشترک میان چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین، در مقاطعی به همکاری نزدیک با سازمان مجاهدین خلق روی آورد و در این میان رضا رضایی و بعدها تقی شهرام، از کادرهای مرکزی مجاهدین، بیشترین مراودات را با او داشته‌اند. هرچند همکاری‌های عمده رضا رضایی با شاعیان عملی و در زمینه مقولاتی نظیر نوشتن بیانیه، تدوین

و انتشار مجموعه دفاعیات اعضای زندانی سازمان بود، بی‌گمان شجاعان طی آن دوران هم از پیگیری ایده خود برای نزدیک کردن سازمان مجاهدین و چریک‌های فدایی خلق غافل نبوده است.

عبدالله زرین‌کفش — از اعضای مرکزی سازمان — در بخش‌هایی از اعترافات خود به اقداماتی که رضا رضایی تحت‌تأثیر اندیشه‌های شجاعان برای وحدت با سایر گروه‌های مبارز انجام داده اذعان کرده و گفته است: «در تحولات اواخر سال ۱۳۵۱ و اوایل سال ۱۳۵۲، زمانی که رضا رضایی مرکزیت سازمان را هدایت می‌کرد، از مسئولان سازمان دعوت شده بود که از شهرستان‌های مختلف به تهران بیایند و یکجا جمع شوند تا مجموعه‌ای از معضلات درون سازمان را به بحث بگذارند. یکی از مسائل دیگری که در آن جلسات مطرح شد، نتیجه کار سازمان در وحدت با سایر گروه‌ها بود. بحث و جزواتی در این زمینه وجود داشت که برای اولین بار توسط همه مسئولین مورد مطالعه قرار گرفت». البته تأثیرگذاری او بر تقی شهرام بیشتر بود و تأثیر بسزایی بر سیر فعالیت‌های سازمان در زمان او، به ویژه واقعه تغییر ایدئولوژی التقاطی سازمان به مارکسیسم، که شباهت تام و تمامی بین آنها و ایدئولوژی چریک‌های فدایی برقرار کرد، داشت. تغییر ایدئولوژی سازمان زمینه‌ای فراهم آورد تا ایده «جبهه واحد توده‌ای» بیش از هر زمانی در دوران رهبری تقی شهرام مطرح شود.

زرین‌کفش، که چند سالی با تقی شهرام زندگی کرد و با او در تشکیلات هماهنگی داشت، درباره شهرام و تأثیرپذیری وی از مصطفی شجاعان گفته است: «تقی یک تیپ تئوریک بود و در زندان هم، آن‌طور که خودش تعریف می‌کرد، با افراد تئوریک برخورد داشت؛ با مصطفی شجاعان هم دوست بود. فکر می‌کنم تقی دانش مارکسیستی خودش را از طریق مصطفی شجاعان تکمیل کرد. بخشی از دیدگاه‌های متعددی که شهرام در سطح سازمان و جریان مبارزه مطرح می‌کرد از شجاعان اخذ شده بود».

برای اثبات این موضوع می‌توان به «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین» در شهریور ۱۳۵۴ اشاره کرد که به قلم تقی شهرام است. شهرام در انتهای مقدمه این بیانیه، که مهم‌ترین مانیفست سازمان در زمان اوست، تحت‌تأثیر مصطفی شجاعان و بحث‌های او، شعار «جبهه واحد توده‌ای» را مطرح کرده که البته با در نظر گرفتن روحیه انحصارطلبانه وی، شکی نیست که با طرح این شعار قصد سبطره بر سایر گروه‌های مارکسیستی آن دوران، به‌ویژه چریک‌های فدایی خلق، را داشته است.

بلندپروازی و اهداف پنهانی تقی شهرام، از محتوای آنچه در بیانیه آورده نیز پیداست: «اینک سازمان ما تشکیل 'جبهه واحد توده‌ای'، مرکب از تمام نیروهای خلقی... را به تمام نیروهای انقلابی

و مترقی ایران پیشنهاد می‌کند و معتقد است این 'جبهه واحد توده‌ای' می‌تواند اولین قدم لازم و ممکن این نیروها به سمت وحدت باشد. بدین ترتیب تمام مارکسیست — لنینیست‌های واقعی، تمام نیروهای مبارز مذهبی، دموکرات‌های انقلابی، نیروها و نمایندگان جنبش‌های مسلح روستایی می‌توانند در این 'جبهه واحد توده‌ای'، فعالیت انقلابی مشترکی را علیه رژیم مزدور حاکم سازمان دهند...»

سازمان‌ها، ضمن استقلال گروهی خود، امر وحدت نیروهای خلق و نتیجتاً مبارزه مشترک علیه دشمن را توسط 'جبهه واحد توده‌ای' به انجام خواهند رساند. ملاحظات ذیل می‌تواند چهره روشن‌تر این جبهه را معین سازد.

۱- در چنین جبهه‌ای، کلیه نیروهای مارکسیست — لنینیست معتقد به خط‌مشی مسلحانه، امکان می‌یابند در یک سازمان واحد سیاسی — نظامی متشکل شوند...؛

۲- در چنین جبهه‌ای، کلیه نیروهای انقلابی غیرمارکسیست؛ مذهبیون مبارز، نیروهای انقلابی دموکرات و... — که معتقد به خط‌مشی مسلحانه هستند — می‌توانند در سازمان‌های مخصوص به خود متشکل شده و ارتباط بخش وسیعی از طبقات متوسط خلقی را با سازمان واحد مسلح پیش‌تاز و با نیروهای عمده انقلاب — کارگران و دهقانان — فراهم آورند...؛

۳- کلیه عناصر و گروه‌های مارکسیست — لنینیست که به طور مشخص به کار فعالانه ترویج سیاسی، نشر و اشاعه اندیشه سوسیالیستی در میان طبقات زحمت‌کش خلق مشغول‌اند می‌توانند مستقل و یا در اشکالی از ارتباط سازمان واحد مسلح پیش‌تاز متشکل از مارکسیست — لنینیست‌های معتقد به مشی مسلحانه، کار انقلابی خود را دنبال نمایند...؛

۴- جبهه ما درعین‌آنکه شرایط لازم را برای وحدت عمل انقلابی در سطح بسیار وسیع‌تری از آنچه هم‌اکنون وجود دارد علیه رژیم مزدور شاه خائن فراهم می‌سازد، امکان بسیار مناسبی نیز برای یک مبارزه سالم ایدئولوژیک بین نیروهای مختلف انقلابی عرضه خواهد کرد».

سازمان در بحث‌های داخلی و جزوه‌های منتشرشده نیز بر ضرورت وحدت پافشاری می‌کرد. در جزوه «مسائل حاد جنبش ما» آمده است: «ما در نشریات گذشته سازمانی خودمان، مسئله وحدت نیروهای انقلابی وارد در جبهه نبرد را به عنوان یک ضرورت استراتژیک، به عنوان حلقه مهمی که مرحله دوم جنبش مسلحانه یعنی گسترش موقعیت توده‌ای آن به این حلقه وابسته است، مورد بحث قرار داده‌ایم. این موضوع مسلماً در وهله نخست، مسئله رابطه مابین دو سازمان (چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق) را مطرح می‌ساخت. نظر ما این بود و هنوز هم بر آن پابرجا هستیم که دو سازمان باید به سمت وحدت پیش بروند».

موضع چریک‌های فدایی خلق در قبال ایده وحدت

سازمان چریک‌های فدایی خلق در قبال طرح وحدت رویکرد پر فراز و نشیبی داشتند. آنها با وجود آن که پیش از سازمان مجاهدین بحث «اتحاد» یا «وحدت» نیروهای مبارز را طرح کرده بودند، در مقاطعی حتی ابراز این مسئله را، نشانه ساده لوحی و ناآگاهی مبارزین منادی آن اعلام کردند.^{۱۲}

مسعود احمدزاده — از مؤسسان چریک‌های فدایی خلق — در خردادماه ۱۳۵۰ در مقدمه چاپ دوم رساله خود، برای اولین بار به طور مشخص شعار «اتحاد تمام نیروهای انقلابی و تمام خلق‌های سراسر ایران» را مطرح کرد. بیژن جزنی نیز هرگز فداییان را یک سازمان خاص تلقی نمی‌کرد و در سال ۱۳۵۱ (دو سال پس از تأسیس فداییان) نوشت که این گروه را می‌توان پایگاهی برای وحدت تمام مارکسیست — لنینیست‌هایی در نظر گرفت که به مبارزه مسلحانه اعتقاد دارند. آنچه مشخص است چریک‌های فدایی خلق در زمینه ایجاد وحدت بین مبارزان بر ویژگی مارکسیست — لنینیست بودن طرف مذاکره تأکید ویژه‌ای داشتند، بنابراین طبیعی بود که اصرارهای شجاعان بر لزوم وحدت آنان با سازمان مجاهدین — که در آن سال‌ها هنوز وجهه اسلامی داشتند — بی‌نتیجه بماند و همین دلیل اصلی جدایی و تصفیه او (از نگاه چریک‌های فدایی خلق) بود. فداییان البته طی دوران مبارزه، جلسات مشترکی با مجاهدین برگزار کردند، اما فقط به دنبال وقایع سال‌های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ و تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین از اسلام به مارکسیسم بود که درخواست‌های تقی شهرام برای گفت‌وگو درباره بررسی امکان اجرای ایده اتحاد یا وحدت را پذیرفتند. هرچند جلساتی مقدماتی در این باره برگزار شد، اعلام تصفیه‌های درونی سازمان مجاهدین خلق و افشای جنایت سران آن در مورد شریف واقفی و صمدیه لباف آنها را درمورد ادامه دادن این مبحث مردد کرد و عملاً طی مذاکرات بعدی، هنگامی که با روحیه تمامیت‌خواه و انحصارگر تقی شهرام روبه‌رو شدند و به رویای او در جذب و هضم چریک‌های فدایی تحت پوشش شعار جذاب «جبهه واحد توده‌ای» پی بردند، به یکباره موضع خود درخصوص وحدت را تغییر دادند و به جای آن شعارهای قبلی، ناگهان در نشریه «نبرد خلق» شماره ۶ مرداد ۱۳۵۴ در سرمقاله‌ای با عنوان «شعارهای وحدت» چنین ابراز نظر کردند: «در شرایط کنونی، سازمان‌های انقلابی ضد رژیم به هیچ‌وجه نمی‌توانند تشکیل جبهه واحد بدهند... [و] مسئله تشکیل جبهه، در شرایط کنونی، منتفی است».

از نظر آنها، سازمان‌های چریکی زمانی می‌توانستند شعار وحدت نیروهای ضد امپریالیستی را مطرح سازند که نه تنها نیروهای مختلف انقلابی طی

از آنجا که مطالعات مارکسیستی و تحلیل موضوعات بر اساس چهارچوب تفکرات به ظاهر علمی وارداتی، که با فرهنگ و باورهای مردم در تعارض بود، برای هر دو سازمان فرصتی باقی نگذاشته بود تا خلق و خوی مردم ایران را بشناسند، هر دو آنها هیچ گاه به درک درستی از مردم دست نیافتند، بنابراین هیچ گاه هم نتوانستند حمایت و پشتیبانی توده‌ها را به دست آورند و همواره در گرداب سردرگمی و بلا تکلیفی نظری و عملی دست و پا می‌زدند

عمل انقلابی به ضرورت آن رسیده باشند، بلکه جای مشخص خود را نیز درون جبهه ضد امپریالیستی به درستی تشخیص داده باشند. یقیناً مخاطب این اظهار نظر هیچ سازمان چریکی دیگری جز مجاهدین خلق نمی‌تواند باشد.

فدایی‌ها فرمول جبهه واحد پیشنهادی مجاهدین خلق را هم دارای نواقصی می‌دانستند که طرح تشکیل جبهه را منتفی می‌کرد؛ از نظر آنها طبق رهنمود لنین، باید هر شکل و جبهه کمونیستی صرفاً کمونیستی عمل کند؛ یعنی وحدت ایدئولوژیک داشته باشد و مبارزه ایدئولوژیک داخل آن در جهت طرد و ریشه کن کردن ایدئولوژی طبقات دیگر باشد و نه حتی در جهت تأثیر یا سلطه بر آنها، درحالی که جبهه چندین طبقه انقلابی را دربرمی‌گیرد و مبارزه درونی در آن طرد ایدئولوژی این یا آن طبقه نیست، بلکه منظور یافتن خطوط مشترکی است که بتواند نیروهای تمام طبقات انقلابی را به خود جذب کند.

البته هواداران و عقبه تبلیغاتی چریک‌های فدایی در خارج از کشور، که مهدی خانابا تهرانی (اروپا) و حسن ماسالی (خاورمیانه) آنها را اداره می‌کردند و به احتمال زیاد از انگیزه واقعی مرکزیت سازمان مجاهدین، از جمله تقی شهرام، برای طرح شعار اتحاد بی‌خبر بودند، کتابچه‌ای به نام «تاریخچه سازمان‌های چریکی در ایران» در پاییز ۱۳۵۴ تدوین کردند و ضمن تأیید و تحسین عملکردهای سازمان مجاهدین خلق در مسیر تغییر ایدئولوژی، بیشترین حجم صفحات را پس از چریک‌های فدایی خلق به سازمان مجاهدین اختصاص دادند. بی‌گمان ایده وحدت بین نیروهای مارکسیست برای آنان، که از دور به میدان مبارزه با شاه نگاه می‌کردند، جذاب بود.

جلسات برگزار شده بین دو گروه

مروری بر تاریخچه فعالیت دو سازمان و نشست‌های پرفراز و نشیبی که گهگاه توسط مرکزیت آنها انجام می‌شد نشان می‌دهد که بیشتر فرصت این جلسات صرف چگونگی شرایط وحدت گردیده است تا خود وحدت. این جلسات در مواردی نتایج مطلوب داشته است؛ مانند تصمیم‌گیری‌های پس از خانه‌گردی گسترده ساواک در زمستان ۱۳۵۳ که چریک‌های فدایی خلق با انتقال خانه‌های تیمی به شهرستان‌های اطراف تهران و اعضای سازمان مجاهدین خلق با جابه‌جایی پشت سر هم محل سکونت این طرح ساواک را بی‌اثر کردند. در مقابل، گاهی جلسات به بن‌بست و حتی تنش منتهی می‌شد، اما واضح و مشخص است که در اغلب موارد با وجود آنکه سازمان مجاهدین خلق پیشگام و زمینه‌ساز برقراری ارتباط و جلسات منظم با چریک‌ها بوده‌اند، در عوض بیشترین سود و منفعت در این تماس‌های مقطعی و همکاری‌های کوتاه‌مدت نصیب چریک‌های

فدایی خلق شده است.

اولین تلاش‌ها را در اوایل سال ۱۳۵۰، سازمان مجاهدین خلق برای ایجاد ارتباط با چریک‌های فدایی خلق انجام دادند. شخصی به نام اردشیر داور، که کارمند وزارت اقتصاد و از اعضای قدیمی و ایزوله‌شده سازمان بود، تماس نه چندان فعالی با عباس مفتاحی (از رهبران چریک‌های فدایی) برقرار کرد که پس از چندی قطع شد.

اولین اطلاعی که ساواک در مورد سازمان پیدا کرد نیز در بازجویی مفتاحی و غفور حسن پور، دو تن از اعضای رده‌بالای چریک‌های فدایی، بود که از وجود گروهی مذهبی با مشی مسلحانه خبر داده بود.^{۱۵}

ارتباط با چریک‌ها پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ به‌ویژه در زمینه بررسی امکان وحدت این دو سازمان در زمان مرکزیت رضا رضایی از طریق مصطفی شاعیان ادامه یافت، هرچند محتوای جلسات در دست نیست. در یک سند ساواک درباره همکاری این دو سازمان برای ایجاد جبهه واحد آمده است: «اطلاعات واصله از چندی قبل مؤید این بود که در رده‌های رهبری دو سازمان برانداز و خرابکار فعال، یعنی سازمان 'مجاهدین خلق' وابسته به نهضت به اصطلاح آزادی (مذهبیون افراطی) و 'چریک‌های فدایی خلق' (گروه کمونیستی وابسته به سازمان جنبش انقلابی مسلحانه ایران) زمینه و مقدمات یک ائتلاف به منظور ادامه مشترک فعالیت‌های مورد نظر به‌وجود آمده است. خرابکاری‌ها و انفجارهایی که هم‌زمان با مسافرت رئیس‌جمهوری امریکا به ایران از جانب گروه‌های موصوف صورت گرفت و متعاقب آن اعلامیه‌هایی که از طرف آنان در این زمینه انتشار یافته، مبین این نکته بود که دو گروه موصوف اقدامات مزبور را با هماهنگی کامل انجام و هر گروه از طرح و برنامه گروه دیگر اطلاع داشته است.

با توجه به این قرائن و شواهد، یکی از منابع ارزنده ساواک به منظور تعیین ماهیت این ائتلاف و شناسایی عوامل، دو گروه انتخاب و توجیه، با اجرای یک سلسله اقدامات عملیاتی و مراقبتی در مسیر فردی به نام مصطفی شاعیان متولد ۱۳۱۴ [۱۳۱۵] فارغ‌التحصیل رشته جوشکاری هنرسرای عالی و کارمند سابق هنرستان حرفه‌ای شماره چهار نازی‌آباد قرار گرفت. در تماس‌های مداومی که منبع با مصطفی شاعیان گرفته نامبرده مطالبی عنوان نموده که مبین یک سلسله فعالیت‌های پنهانی حاد از جانب وی بوده و به احتمال زیاد عامل ارتباط و ائتلاف عناصر رهبری دو سازمان فوق‌الذکر نیز خود وی می‌باشد».^{۱۶}

در تماس‌های بعدی مرکزیت دو سازمان پس از شاعیان، معمولاً حمید اشرف از طرف چریک‌های فدایی خلق و بهرام آرام از مجاهدین خلق حضور داشته‌اند. در گزارشی که ساواک درباره کشف یکی از

نوارهای مذاکره بین مرکزیت سازمان و چریک‌های فدایی تهیه کرده، آمده است: «در یکی از خانه‌های امن مشکوفه تیم سیاسی - نظامی گروه به اصطلاح مجاهدین خلق، که به طرز بسیار ابتکاری و با مراعات اصول مخفی کاری جاسازی شده بود، چهار حلقه نوار مغناطیسی که بر روی آن مطالبی ضبط شده بود، به دست آمد. نوارهای مزبور مورد بهره‌برداری و بررسی قرار گرفت و معلوم شد که مطالب ضبط شده روی آن، مربوط به گفت‌وگویی چند نفر از اعضای کادر رهبری گروه به اصطلاح مجاهدین خلق (بهرام آرام و یک نفر با نام مستعار مسعود) و گروه چریک‌های به اصطلاح فدایی خلق (حمید اشرف و یک نفر ترک‌زبان ناشناخته) است که در جلسات متعدده به منظور نزدیک نمودن نقطه نظرهای سیاسی دو گروه، با هدف غایی وصول به وحدت نظر کامل، در زمینه فعالیت‌های تروریستی و خرابکارانه و براندازی به عمل آمده است، می‌باشد.

کیفیت ضبط مکالمات روی نوارهای مزبور نشان می‌دهد که مکالمات از طریق میکروفن گذاری پنهانی ضبط شده و به همین جهت اصوات ضبط شده همراه با پارازیت و صداهای مزاحم مختلف دیگر است که پیاده کردن آن بسیار دشوار می‌باشد، به همین جهت و با توجه به اینکه تقدم و تأخر نوارها از نظر مکالمات و مطالب مورد بحث مشخص نبود، با کمک وحید افراخته، که خود در یکی از جلسات مزبور شرکت داشته و مورد مشورت بهرام آرام هم قرار گرفته است و لذا از چگونگی علت انعقاد جلسات مزبور آگاهی دارد، نسبت به پیاده کردن یک لبه از یک نوار اقدام گردید که چون درج جزئیات مکالمات به علل فنی میسر نبود، چکیده آن ذیلا به استحضار می‌رسد:

۱- چکیده نظرات فداییان؛ حمید اشرف و شخص ناشناس دیگر در زمینه نقطه نظرهای گروه به اصطلاح فداییان خلق چنین اظهار نظر می‌کنند:

ما می‌خواهیم در استراتژی اجتماعی، در عمل سیاسی با توده‌ها، با یکدیگر وحدت نظر داشته باشیم... در این صورت همکاری ما کامل و نزدیک به هم خواهد بود. ما دنبال اشتراک نقطه نظرها هستیم نه نزدیک بودن نظرها. برای روشن شدن قضیه، به عنوان نمونه اقدام اخیر حزب توده را بررسی می‌کنیم. ... درست است که حزب توده دارای ایستگاه فرستنده رادیویی خوب، امکانات چاپ و پخش اسناد در خارج از کشور است، ولی در عوض، هیچ پایگاه اجتماعی در ایران ندارد. حزب توده، در پیام خود، انقلابی بودن گروه‌های ما را، که در حال حاضر در داخل ایران مشغول مبارزه مسلحانه هستیم، تأیید می‌کند، ولی مخالف با خصامشی مبارزه مسلحانه می‌باشد. این عمل حزب توده دودوزه‌بازی کردن است و ما آن را یک توهین به خود تلقی می‌کنیم.

... با قاطعیت و بدون تردید برای پیش بردن

جنبش خلق به مبارزه مسلحانه ادامه خواهیم داد. چرا ما اسلحه می‌بندیم؟ چرا تدارکات تهیه می‌کنیم؟ تمام این‌ها به خاطر اهداف سیاسی است. پس بایستی از ابتدای کار در نقطه نظرهای سیاسی به وحدت برسیم.

بنابراین ما ضمن ردّ پیام حزب توده، سیاست کشور شوروی را در طرفداری از انقلابیون منطقه تأیید و روش چین در اقیانوس هند و خلیج فارس را اشتباه‌آمیز تلقی می‌کنیم و با توجه به شرایط اجتماعی و وجهه بین‌المللی شوروی، روش این کشور را به منظور استفاده از امکانات آتی آن پذیرا هستیم.

۲- چکیده نظرات مجاهدین؛ بهرام آرام و مسعود [نام مستعار] قصد خود را از برگزاری چنین جلساتی، شروع گام‌های عملی برای نزدیک کردن نظرات خود با فداییان ذکر نموده و معتقدند که بایستی با کنار گذاردن انتقاد از یکدیگر، یک سلسله همکاری عملی را، به ویژه در زمینه تکنیکی، در درجه اول شروع کرد و برای این کار، وجوه اشتراک نقطه نظرهای اصولی سیاسی، اعتقاد به مبارزه مسلحانه بر ضد امپریالیسم و استعمار بین دو گروه می‌تواند بهانه موجهی باشد. اهم نظرات دو نفر مذکور به شرح زیر می‌باشد:

... هنوز سازمان‌های ما کوچک و در ابعاد نمونه‌ای عمل می‌کنند، یا به اصطلاح دارای سازمانی مینباتوری هستیم که می‌خواهند به سازمان‌های بزرگ‌تر تبدیل شوند.

... ما نمی‌خواهیم ایدئولوژی مارکسیستی خود را اعلام کنیم؛ زیرا ممکن است بگویند که ما تحت فشار حزب توده مارکسیست شده‌ایم. اگر قرار باشد که با روس‌ها تماس بگیریم، چرا از طریق حزب توده این کار را نکنیم.

ما حزب توده را یک نیروی داخلی ورشکسته می‌دانیم. بنابراین در صورت لزوم خودمان ترتیب تماس با شوروی را خواهیم داد. بنابراین شما که بارها مبارزات و فداکاری‌ها و به شهادت رسیدن رفقای مجاهد را نادیده نگرفته‌اید و عدم تأیید ما را نسبت به حزب توده هم می‌دانید، باید موضع‌گیری سیاسی ما را مشخص و صریح تلقی کرده و موجبات وحدت را فراهم کنیم»^{۱۶}.

مدارک دیگری نیز در این باره وجود دارد که نوع ارتباط این دو سازمان و میزان علاقه هر کدام از دو طرف را به مقوله ایجاد وحدت نشان می‌دهد، از آن جمله یکی از اعضای قدیمی سازمان مجاهدین نوشته است: «سازمان در اواخر سال ۱۳۵۴ و نیمه اول ۱۳۵۵ [۱۳۵۵] با سازمان چریک‌های فدایی خلق، ارتباط منظمی داشت و هر چند وقت یکبار مذاکرات و مباحثی در سطح رهبری بین دو سازمان صورت می‌گرفت. سازمان پس از مارکسیست شدن، عمده وقت و برخورد و مبارزه ایدئولوژیک خود در ارتباط با گروه‌ها را به سازمان چریک‌های فدایی خلق

اختصاص داده بود و آن‌طور که ادعا می‌شد این یک مبارزه وحدت بود؛ یعنی مبارزه با موانع وحدت برای وحدت مارکسیست‌ها.

سازمان برخورد با چریک‌ها را از سه طریق پیش می‌برد: اول- مذاکرات و بحث حول وحدت و روابط دو سازمان و سپس پخش نوارهای مذاکرات در سطح سازمان و اصرار به پخش این نوارها در درون چریک‌های فدایی. دوم - نامه‌های انتقادی که اختصاص به انتقادات مختلفی که در روابط فی‌مابین به چریک‌های فدایی وارد بود و نیز انتقاد از بعضی رفتار و کردار آنها در سطح جامعه. سوم - نقد برخی مقالات چریک‌ها. در اواخر ۱۳۵۴ و پس از آن در بهار ۱۳۵۵، سازمان به طرق مختلف چریک‌ها را تحت فشار قرار داد که نوارهای مذاکرات و نیز نامه‌های متبادله را بین اعضای خود ببرند و بدین منظور مجموعه نامه‌های متبادله را به صورت مجموعه‌ای در آورده و آن را در سطح دو گروه منتشر نموده، حتی برخی همکاری‌های فنی و... را نیز مشروط به این توافق‌نامه کرد و نیز در ادامه همین برخورد، گرماگرم ضربات [ساواک بر] چریک‌ها و پراکندگی سازمان در نیمه دوم سال ۱۳۵۵ اقدام به تهیه و تدوین کتابی قطور تحت عنوان 'نشریه ویژه بحث درون دو سازمان...' نمود تا بتواند به این مبارزه سرانجامی بخشد. سازمان در زمستان ۱۳۵۵، علی‌رغم تمامی گرفتاری‌هایش، تعداد محدودی از این کتاب را چاپ و در سطح دو گروه منتشر کرد و در سال ۱۳۵۶ [۱۳۵۶] این کتاب تحت عنوان 'مسائل حاد جنبش ما' منتشر گردید. به‌هر صورت با ضربات متعدد به چریک‌ها و سرایت این ضربات به سازمان و پراکنده شدن سازمان در پاییز ۱۳۵۵، ادامه برخورد با چریک‌ها، آن‌طور که مورد نظر رهبری سازمان بود، ممکن نشد و معوق ماند»^{۱۸}.

آخرین نشست مهم مرکزیت دو گروه در مورد مسئله وحدت، در فروردین یا اردیبهشت ۱۳۵۵ برگزار شد. از طرف سازمان، تقی شهرام، بهرام آرام و محمدجواد قائدی و از جانب چریک‌های فدایی، حمید اشرف، بهروز ارمغانی و محمدرضا یثربی در این نشست حضور داشتند. ملاقات در یکی از خانه‌های مرکزی فدایی‌ها، در حوالی خیابان حسینی (بین تهران نو و نظام‌آباد) انجام شد و بیش از هشت ساعت طول کشید. ارمغانی به شدت و به‌طور جد از پیشنهاد وحدت شهرام طرفداری می‌کرد. از جمله علل طرفداری وی این بود که مدت‌ها از سوی چریک‌ها عامل ارتباطی بود و با قائدی ارتباط داشت. در همین جلسه شهرام اعلام کرد که قائدی به مرکزیت مجاهدین خلق وارد شده که این نیز نوعی مانور به نفع فدایی‌ها تلقی شد. حمید اشرف خود مخالف این طرح نبود، اما حضور محمدرضا یثربی، عضو دیگر مرکزیت فدایی‌ها، و مخالفتش با این طرح و نیز حدس زدن هدف شهرام از

نزدیکی دو سازمان به هم - که سیطره بر چریک‌ها بود - او را نیز به موضع مخالفت کشانید. اهم دلایل ذکرشده چریک‌ها وجود اختلاف در تحلیل‌های طبقاتی دو گروه، سوء عملکرد مرکزیت سازمان در مورد مذهبی‌ها [ترور شریف‌واقفی و صمدیه لباف] و سلطه‌طلبی آنها بود.^{۱۹}

پس از این مذاکرات، روابط دو سازمان بار دیگر به تیرگی گرایید، به گونه‌ای که در نشریات خود آشکارا به یکدیگر اتهام می‌زدند، برای مثال فداییان، مجاهدین را «مائوئیست دگماتیست» و مسلمانان فرصت‌طلب ضد مارکسیست و مدعیان دروغ‌پرداز طرفدار طبقه کارگران می‌نامیدند.^{۲۰} مجاهدین مارکسیست نیز فداییان را به گروه «لاس‌زن» با بورژوازی کوچک، مانند جبهه ملی و دیگران و پیرو چه‌گوارا و منحرف از استراتژی مارکسیسم - لنینیسم متهم ساختند.^{۲۱} طی برگزاری جلسات یادشده میان دو سازمان، انتقادات ابرازشده از سوی چریک‌های فدایی بیشتر بود. عاقبت این مخالفت‌ها نیز برای فداییان وخیم بود و نتیجه این شد که سازمان مجاهدین تحت امر تقی شهرام به بهانه لو رفتن ماجرای بی‌سیم توسط فدایی‌ها، اخبار شنودی خود را از تعقیب و مراقبت‌های ساواک در اختیار آنها نمی‌گذاشت. بدین ترتیب تقریباً تمام تشکیلات فدایی‌ها تا تابستان ۱۳۵۵ متلاشی، و حمید اشرف نیز کشته شد.

همکاری‌های محدود دو سازمان

هرچند مذاکرات دو گروه برای وحدت هیچ‌گاه به نتیجه نرسید، دو سازمان در عمل با یکدیگر به‌طور محدودی همکاری کردند که بعضی از این همکاری‌ها حاصل هماهنگی‌های قبلی میان رهبران دو سازمان و بعضی دیگر عملاً در عرصه مبارزه به‌وجود آمد. اولین همکاری‌ها و اقدامات مشترک دو گروه از سال ۱۳۵۰ و پس از به زندان افتادن مؤسسان سازمان آغاز شد. حسین روحانی، در این باره نوشته است: «در دوره جدید و با توجه به شرایطی که به‌خصوص در زندان پیش آمده بود، سازمان با اکثر آنها [گروه‌های چپ] و به‌خصوص سرانشان ارتباط یافت و دست کم در زمینه‌های سیاسی و ایدئولوژیک و تجربیات امنیتی و نظامی، میان آنها بحث‌هایی صورت می‌گرفت و همکاری‌هایی ولو به میزان محدود میان آنها به‌وجود آمد.»^{۲۲}

با مروری بر تاریخچه اقدامات مشترک آنها مشخص می‌شود که بیشتر همکاری‌های دو سازمان در زمینه‌های ذیل بوده است:

۱- مبادله پول، اسلحه و امکانات مادی:

هر دو سازمان، به دلیل مشی مسلحانه و مخفی خود، نیاز شدیدی به اسلحه و پول داشتند. پس‌از آنکه مجاهدین خلق، که کمک‌های وسیع نیروهای

مذهبی را با عنوان «وجوهات» و «سهام امام» جذب می‌کردند، کمک‌های مالی خود را به چریک‌های فدایی خلق آغاز کردند، دیگر برای این گروه ضرورتی پیش نیامد که به سرقت از بانک‌ها اقدام کند.

در پرونده بهرام آرام در ساواک، سندی وجود دارد که به خوبی تغذیه چریک‌های فدایی از امکانات مجاهدین را نشان می‌دهد. در این سند آمده است: «رفقای مجاهد! بر اثر ضربات اخیر، سازمان ما از نظر تسلیحاتی دچار کمبود گردیده است، به‌طوری که قدرت آتش دفاعی پایگاه‌های ما در مقابل دشمن ناچیز است. لذا، سازمان ما خواستار کمک حداقل نیاز تسلیحاتی خود از سازمان شماست که در صورت داشتن امکان، ترتیب انجام آن را به ما اعلام کنید، حداقل نیاز تسلیحاتی ما: دو عدد مترو (که یک عدد آن عملیاتی باشد) پنج عدد کلت، پنج عدد نارنجک، تعدادی فشنگ ۳۸ درصد بلند و اسپرینگ فیلد می‌باشد. موفق باشید، سازمان چریک‌های فدایی خلق. ۵۵/۵/۱۸».^{۲۳}

۲- تهیه و مبادله مواد انفجاری:

سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی از تجربیات فنی همدیگر در زمینه تهیه مواد انفجاری استفاده می‌کردند و در مواردی مواد انفجاری از قبیل نارنجک‌های جنگی فابریک و دست‌ساز، بمب‌های دست‌ساز یا چاشنی‌های فابریک برای بمب‌های قوی و موادی از قبیل فولمینات جیوه اسیدپیریک را با هم مبادله می‌کردند.

۳- مبادله سیانور و روش ساخت کپسول‌های آن:

سازمان مجاهدین خلق از نیمه دوم سال ۱۳۵۰ (پس از ضربه شهربور آن سال) ابتدا روش ساخت کپسول‌های پارافینی و از اواخر سال ۱۳۵۲، طرز تهیه کپسول‌های ظرفیت شیشه‌ای را از فداییان آموخت و در عوض، تأمین سیانور مورد استفاده چریک‌های فدایی خلق را از زمستان ۱۳۵۱ به بعد به عهده گرفت.

۴- هماهنگی در عملیات‌ها:

در بخش آخر صورت‌نوشته نوار مربوط به جلسه مشترک چریک‌های فدایی و سازمان مجاهدین، که ساواک آن را کشف کرده بود، مطلع ساختن یکدیگر از تاریخ و محل عملیات‌ها در تهران، سه روز قبل، و در شهرستان‌ها، یک هفته قبل، از جمله موارد توافق‌شده دو گروه عنوان شده است. وجد افراخته درباره یکی از دیدارهای خود و تقی شهرام با آیت‌الله طالقانی گفته است: «آقای طالقانی بعد از اعتراض تند به ترور حاج فاتح یزدی (از ملیون و نزدیک به محافل ملی - مذهبی که به دست چریک‌های فدایی خلق ترور شد) پیشنهاد کرد که به چریک‌های فدایی توصیه می‌شود مراقب جایگاه‌ها و پایگاه‌های مذهبی

و ملی افراد باشند و در عمل، شتاب به خرج ندهند». پذیرش این موضوع توسط شهرام نشان‌دهنده این است که سازمان مجاهدین و چریک‌های فدایی درباره عملیات‌ها با یکدیگر هماهنگی داشته‌اند.

۵- صدور اعلامیه مشترک:

یرواند آبراهامیان در کتاب «اسلام رادیکال» نوشته است: «مجاهدین سعی می‌کردند به فداییان نزدیک‌تر شوند، ولی در زمینه صدور اعلامیه به توافق نرسیدند؛ زیرا فداییان حاضر نشدند عنوان اعلامیه‌ای را که با نام 'خدا' آغاز می‌شد، امضا کنند. از سوی دیگر فداییان با سیاست ترور مستشاران خارجی توافق نداشتند و معتقد بودند که هدف اصلی آنها باید ترور مقامات دولت باشد».

باوجود این اعلامیه مشترک سازمان و چریک‌های فدایی خلق و جبهه ملی خارج از کشور در کنار جبهه خلق برای آزادی عمان در ۱۶ بهمن ۱۳۵۳ در اعتراض به مداخله شاه در جنگ ظفار، صادر گردید که چون در آن زمان هنوز رسماً تغییر ایدئولوژی اعلام نشده بود، قرار گرفتن نام سازمان در کنار سه گروه مارکسیست و انتشار آن در نشریه «پیام مجاهد» بدون مطلع «به نام خدا» زمینه‌ساز ابهامات بسیاری شد که این سوالات تا اعلام رسمی تغییر ایدئولوژی سازمان همچنان باقی بود.

۶- رد و بدل کردن کتاب، جزوه و نامه:

همان‌طور که گفته شد، سازمان مجاهدین اصرار زیادی داشت که نامه‌های انتقادی آنها و نیز کتاب‌ها و جزوات مربوط به جلسات مرکزیت دو سازمان در بین کادرهای چریک‌های فدایی توزیع شود. در مقابل، فداییان هم بیکار نبودند. لطف‌الله میثمی از قول بهرام آرام نقل کرده است: «ما بیست جلد از کتاب «امام حسین» [منتشره سازمان] را به چریک‌های فدایی دادیم. چرا که دستاوردهایمان [= متون تولیدی داخل سازمان] را منتقل می‌کردیم... موقعی که [شعاعیان] با فدایی‌ها بود، دیدگاه‌هایش را مطرح کرده بود، یعنی تروتسکیزم و انقلاب جهانی و فدایی‌ها یک کار فشرده گذاشتند در دفاع از استالین. حالا فکر کنید ما در خانه تیمی سرشاخه نشستیم و تجربیات مکتوب فدایی‌ها هم به آنجا می‌آید، اصلی‌ترین موضوع آن، این است که استالین درست می‌گفت یا تروتسکی!».^{۲۴} احمدعلی روحانی، عضو هسته نظامی زیر نظر مرکز سازمان، در بخشی از اعترافات خود هنگامی که درباره ارائه تئوری رکود توسط تقی شهرام توضیح می‌داد، اذعان کرد که نامه‌هایی نیز میان سران سازمان رد و بدل شده است: «سعید [تقی شهرام] در نظر داشت در اولین فرصت ممکن کتابی را که در نقد سیاست‌های سازمان چریک‌ها نوشته بود، در سطح وسیع منتشر کند، در حدود فروردین ۱۳۵۶ مجموعه

مقالات این کتاب به همراه مجموعه نامه‌های متبادله بین دوسازمان آماده انتشار شد و سعید مقدمه‌ای بر آن افزود که بعدها به تر رکود معروف گشت.^{۲۵} این اظهارنظرها نشان می‌دهد که علاوه بر تبادل کتاب‌ها و جزوات منتشرشده بین دو گروه مجموعه نامه‌هایی نیز میان رهبران آنها مبادله شده است.

۷- تولید برنامه‌های رادیویی:

چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین در مقطع یک‌ساله ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۳ در اداره و تولید برنامه‌های رادیویی با هم همکاری می‌کردند. حسین روحانی درباره مشارکت سازمان مجاهدین خلق با چریک‌های فدایی در پخش برنامه رادیویی از خارج کشور، چنین نوشته است: «رادیو مین پراستان در سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۳ پخش می‌شد و این بار در کنار سازمان و جبهه ملی دوم [بخش میانه - مارکسیست] نمایندگان سازمان چریک‌های فدایی خلق نیز حضور داشتند و در واقع نیمی از برنامه اختصاص به سازمان داشت و نیم دیگر اختصاص به سازمان چریک‌های فدایی، که جبهه ملی دوم عملاً مجری برنامه آنها بود.»^{۲۶}

۸- همکاری

اطلاعاتی امنیتی:

همکاری‌های دو سازمان در زمینه‌های حفاظتی، اطلاعاتی و امنیتی برای هر دو طرف مهم بود. مهم‌ترین

نوع این همکاری دادن اطلاعات به دست‌آمده از شنود بی‌سیم‌های ساواک و کمیته مشترک توسط سازمان به چریک‌های فدایی خلق بود. گیرنده دست‌ساز بی‌سیم در محافظت از نیروها بسیار مؤثر بود. لطف‌الله میثمی به نقل از بهرام آرام گفته است: «ما نقشه‌اش را به فدایی‌ها هم دادیم، آنها هم ساختند؛ یعنی ابتکار از مجاهدین بود که نقشه بی‌سیم را به فدایی‌ها هم دادند... مثلاً اگر منطقه‌ای لو می‌رفت یا قراری لو رفته بود، مطلع می‌شدیم... پنج دقیقه قبل از ساعت قرار می‌رفتم آنجا و بمب را در آن منطقه منفجر می‌کردیم تا منطقه بسوزد. ما نمی‌دانستیم کسی که سر قرار می‌آید، فدایی است یا مجاهد... این همکاری در میدان عمل به‌وجود آمده بود. یک بار بی‌سیم

ساواک مرکزی گفته بود از حمید اشرف رد پای پیدا شد. ما این پیام را گرفتیم و به چریک‌های فدایی اطلاع دادیم... بی‌سیم یک وسیله عمومی شده بود، در هر خانه تیمی یکی بود»^{۲۷}. با وجود این همکاری‌ها، موضوع بی‌سیم‌ها در برهه‌ای به اصلی‌ترین عامل انشقاق بین دو تشکیلات تبدیل شد و همان‌طور که گفته شد، سازمان مجاهدین با اطلاع‌ندادن به موقع یک عملیات، ناجوانمردانه ساواک را در ضربه زدن به چریک‌های فدایی خلق همراهی کرد تا پاسخی به



مخالفت‌های رهبران چریک‌ها درباره موضوع وحدت دو تشکیلات داده باشند.

موضوع از این قرار بود که در بهار ۱۳۵۳، خواهر و برادری از اعضای چریک‌های فدایی، به نام‌های ابراهیم و عفت محجوبی، دستگیر شدند و قرار مهمی را که با دو عضو دیگر چریک‌ها - شیرین فضیلت کلام معاضه و مرضیه احمدی اسکوبی - داشتند لو دادند. ساواک و کمیته مشترک در اقدامی بی‌سابقه تصمیم گرفتند برای شناسایی خانه تیمی، آنها را تعقیب نمایند. سازمان با شنود بی‌سیم ساواک به سرعت چریک‌ها را از قضیه آگاه کرد و حمید اشرف - رهبر شماره یک فدایی‌ها - با حضور در صحنه، علامت لازم به منظور هشدار به آن دو را ارسال کرد. آن دو

از هم جدا شدند، اما با حمله ساواک مجبور شدند از سیانور استفاده کنند. ساواک، که به ماجرا مشکوک شده بود، عفت و ابراهیم محجوبی - دستگیرشدگان - را تحت فشار قرار داد، آن دو هم فاش کردند که ارتباطات و مکالمات نیروهای مختلف پلیس و ساواک به وسیله بی‌سیم‌های دستی مجاهدین شنود می‌شود. ساواک که تازه متوجه شده بود چرا در یک سال و نیم گذشته همواره عملیات‌هایش با شکست مواجه شده است، برای خنثی نمودن این ترفند، شیوه کدگذاری برای خیابان‌ها، امکان و افراد را راه‌اندازی کرد. مدت‌ها طول کشید تا

اعضای سازمان مجاهدین توانستند این کدها را بشکنند. از اینجا بود که انتقادات شدید سازمان مجاهدین نسبت به چریک‌های فدایی خلق آغاز شد؛ اینکه چرا یک عضو خارج از مرکزیت از این موضوع اطلاع داشته و چرا این مطلب را بی‌هیچ ضرورت و الزامی لو داده است، و این عمل او خیانت محسوب می‌شود و مرکزیت چریک‌ها در این خیانت سهیم است. در بهار ۱۳۵۴، مجاهدین خلق کشف خانه تیمی چریک‌ها در قزوین را شنود کردند، اما به تلافی این اقدام، موضوع را به آنها اطلاع ندادند، در نتیجه، آن خانه ضربه خورد و چند تن از جمله خشایار سنجری - یکی از اعضای مؤثر چریک‌های فدایی - در عملیات کشته شدند. این مسئله به قدری روابط دو گروه را تیره کرد که مدت‌ها طول کشید پس از

ضربات پی‌درپی رژیم، دوباره تشکیلات آنها مجبور شوند با یکدیگر روابط جدیدی برقرار کنند.

بعضی از دلایل ناکامی

ایده وحدت بین دو گروه

دلایل ناکامی تشکیل جبهه واحد توده‌ای میان چریک‌های فدایی و سازمان مجاهدین خلق فقط به عوامل مربوط به روابط بین این دو گروه محدود نیست و آنچه در ادامه به عنوان موانع وحدت ذکر گردیده از دلایل ناکامی تلاش‌های بعدی در زمینه وحدت گروه‌های سیاسی محسوب می‌شود.

همین دلایل، کنفرانس‌ها و نشست‌های وحدت میان سازمان‌های ضدانقلابی نظیر پیکار، کومله،

دموکرات، ستاره سرخ و نبرد در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب را با شکست مواجه کرد و چندی بعد ایده بنی‌صدر برای تشکیل شورای ملی مقاومت متشکل از سازمان مجاهدین خلق، حزب دموکراتیک ملی ایران، جنبش دموکراتیک انقلابی زحمت‌کشان، حزب کار ایران و شورای متحد چپ، برای دموکراسی و استقلال را نیز بدون اثر کرد.

۱- حرکت‌های مسلحانه چریکی در ایران زمانی آغاز شد که جنبش‌های متکی به اسلحه در دنیا نفس‌های آخر خود را می‌کشیدند. چند سال بعد هنگامی که طرح ایده وحدت میان دو سازمان بزرگ چریکی ایران مطرح شد نه تنها مبارزات مسلحانه دنیا، به دلیل مشکلات اثبات‌شده آن، متوقف شده بود، بلکه در ایران نیز حرکت‌های مسلحانه چریکی فرایندی منحنی و زوال‌ناگزیر را می‌پیمود. این طرح، هرچند ابتدا به عنوان عاملی برای خروج از بن‌بست ناکامی دو سازمان مطرح شد، بعدها اثبات شد که علاج واقعه پیش‌رو نیست و شکست و نامرادی جنبش‌های مسلحانه در ایران گریزناپذیر است.

۲- کادر مرکزی هر دو سازمان رهبرانی فاقد صلاحیت و دارای ضعف‌های مفرط، به‌ویژه در رفتار با سایر گروه‌های مبارز، را در خود جای داده بودند. بررسی مرکزیت این دو سازمان نشان‌دهنده روحیه خودمحوری و توهم خودبزرگ‌بینی رهبران آنها و فقدان ویژگی‌های مثبتی نظیر ایثار، اخودگذشتگی و گذر از منافع کوتاه‌مدت به امید پیروزی‌های آینده است. آنها با اطمینان بیش از حدی که به عملکردهای مبتنی بر تحلیل‌های ناقص خود داشتند، آسیب‌های واردشده به طرف مقابل را ناشی از خطاهای تاکتیکی تحلیل نمی‌کردند، بلکه علت آن را فقدان رهبری صلاحیت‌دار برمی‌شمردند، اما این اطمینان بیش از حد به صحت عمل در رهبران طرف مقابل هم وجود داشت، زیر سؤال بردن‌های پیاپی و اتهام‌زنی‌های مداوم شکاف میان رهبران دو سازمان را روزبه‌روز عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌کرد تا آنکه عملاً به مانعی اساسی بر سر راه وحدت تبدیل شد.

۳- واقعیت این بود که با وجود آب‌خورد مشترک فکری دو سازمان و رویکرد آنان به سمت مارکسیسم به عنوان علم مبارزه، چریک‌های فدایی و سازمان مجاهدین هرکدام دیگری را در ایدئولوژی دارای ضعف می‌دانستند و همدیگر را متهم می‌کردند که گرایش‌هایی مغایر با نگرش خالص مارکسیستی دارند.

۴- سازمان چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق هرکدام ده‌ها مورد عهدشکنی و بی‌صدافتی، نظیر قطع کمک در زمان ضرورت، انتقام‌گیری از راه‌های گوناگون و رقابت ناسالم، از طرف مقابل سراغ داشتند که در برهه‌هایی ضرباتی سهمگین به آنها وارد آورده بود. این دو سازمان، همواره هنگام مذاکره، به نمونه‌هایی از بی‌صدافتی‌ها و عهدشکنی‌های یکدیگر

به مقابله چماقی استناد می‌کردند. نتیجه منطقی چنین عملکردی دور شدن هرچه بیشتر از ایده وحدت بود که به محیطی اطمینان‌بخش و اعتمادخیز نیاز داشت.

۵- هر یک از دو سازمان بیشتر از آنکه به فکر تشکیل جبهه‌های فراگیر برای مبارزه باشند می‌کوشیدند بیشتر روی سازمان خود مانور دهند و تبلیغ کنند، بلکه به نوعی بتوانند طرف مقابل را در تشکیلات مربوط به خود ادغام نمایند و سطح سیطره خود را افزایش دهند.

۶- تضاد عقیدتی هر دو سازمان با اسلام و تشیع بریدگی و جدایی آنها از بدنه جامعه، بی‌پشتوانه بودن آنها و شکست نهایی‌شان را به دنبال داشت.

نتیجه:

دوران تب و تاب فعالیت‌های چریکی گروه‌های چپ در ایران با کسب نتایج ناموفق در مقابل پیروزی‌های متوالی انقلاب اسلامی و پیوستن امواج خروشان مردمی به نهضت امام(ره) به سر آمد و ایده ایجاد «جبهه واحد» میان چریک‌های فدایی و سازمان مجاهدین خلق نیز همچون ده‌ها و صدها طرح ناموفق آنها، فرجامی جز اختصاص سطوری از تاریخ ذیل عنوان تلاش‌های بی‌سرانجام نیافت.

واقعیت این است که حرکت‌های مسلحانه چریکی - شهری در ایران از روزهای نخستین، فرایند منحنی را در پیش گرفته بود که هرچه می‌گذشت، ضعف‌های بنیادین و کاستی‌های اساسی آن روشن‌تر و شفاف‌تر خود را نشان می‌داد. در این میان «خودمحوربینی» رهبران چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق نیز مداوماً بر این ناکامی‌ها می‌افزود. طرح‌هایی نظیر ایجاد اتحاد میان چریک‌های فدایی و سازمان مجاهدین خلق نیز که در مقاطعی، راه برون‌رفت از بن‌بست مبارزاتی و گریز از رکود حاکم بر فعالیت‌های چریکی در آن سال‌ها تلقی می‌شد، به دلیل همین خصلت برتری‌خواهانه رهبران دو سازمان، که عملاً خود را مستحق تسلط بر دیگری می‌دانستند، به شکست محکوم و به همکاری‌های مقطعی در میدان عمل محدود شد.

ایده‌های روی کاغذ شجاعان و همفکرانش، هرچند از دور زیبا و دست‌یافتنی به نظر می‌رسید، آنجا که دستاویزی شد برای رهبران فاسدی چون تقی شهرام‌ها، بهرام آرام‌ها و حمید اشرف‌ها تا با تکیه بر جایگاه رهبری این دو سازمان، در واقع نقشه گسترش حوزه رهبری خود به گروه‌های رقیب را اجرا کنند، سرنوشتی جز ناکامی و بدفرجامی برای آنان نداشت؛ ناکامی برای آنانی که بی‌توجه به ناسازگاری اسلام و مارکسیسم و بی‌آنکه ضعف‌های شخصیتی و خوی سلطه‌گر رهبران چریک‌ها را در نظر گیرند، اندیشه خام ایجاد چتری واحد بر فراز آسمان مبارزه با رژیم پهلوی را در سر می‌پروراندند؛ چتری که هیچ‌گاه باز نشد و همین‌طور بسته ماند.

پی‌نوشت‌ها

۱- خاطرات عزت‌شاهی، تهران: سوره مهر، چاپ چهارم، ۱۳۸۵، ص ۲۵۲

۲- «مصاحبه با بهزاد نبوی»، هفته‌نامه شاهد، ش ۱۲

۳- سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۵۶۵

۴- رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران؛ سال‌های ۵۷ - ۱۳۲۰، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ پنجم، ص ۴۳۶

۵- اطلاعیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی چپ‌نما، موضع ما در قبال مارکسیست‌ها

۶- اکبر طاهری، جنگ چریکی در ایران (۵۵-۱۳۴۵)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۵۲

۷- مازیار بهروز، شورشیان آرمان‌خواه: ناکامی چپ در ایران. ترجمه مهدی پرتوی، تهران: ققنوس، ۱۳۸۰، ص ۱۳۳

۸- برای اطلاعات بیشتر رک: هوشنگ ماهرویان، مصطفی شجاعیان (یگانه متفکر تنها)، تهران: بازتاب نگار، ۱۳۸۳

۹- گفت‌وگوها: عبدالله زرین‌کفش.

۱۰- بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران، محمدتقی شهرام، مهرماه ۱۳۵۴، صص ۱۵ و ۵۲

۱۱- مسائل حد جنبش ما، سازمان مجاهدین خلق ایران همچنین ضمیمه بر مسئله حد جنبش ما، ۱۳۵۶، ص ۳۰۲

۱۲- «شعارهای وحدت»، نبرد خلق، ش ۶ (اردیبهشت ۱۳۵۴).

۱۳- همان‌جا.

۱۴- همان، ص ۴

۱۵- پرونده حسن‌پور و مفتاحی، هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱، ص ۲۴۲

۱۶- بولتن ویژه ساواک، شماره ۹۵۵/۳۱۱، تاریخ ۱۳۵۱/۴/۱۲

۱۷- همان، شماره ۵۱۵/۱۲۸، ج ۴، صص ۵۰۹ - ۵۰۷

۱۸- احمدعلی روحانی، پرونده دادستانی انقلاب، صص ۱۳ و ۱۴

۱۹- یادداشت‌های حسین روحانی، یادداشت‌های قاسم عابدینی.

۲۰- سازمان فدائیان، نشریه ویژه، بحث درون دو سازمان؛ ۱۳۵۵

۲۱- مسائل حد جنبش ما، سازمان مجاهدین خلق ایران همچنین ضمیمه بر مسئله حد جنبش ما، همان.

۲۲- یادداشت‌های حسین روحانی، همان، صص ۱۳۲ و ۱۳۳

۲۳- پرونده بهرام آرام، ساواک، صص ۱۲

۲۴- لطف‌الله میمنی، آنها که رفتند، خاطرات (از شهربور ۱۳۵۰ تا اول شهریور ۱۳۵۳)، تهران: نشر صمدیه، ۱۳۸۴، صص ۳۷۶ و ۳۷۷

۲۵- احمدعلی روحانی، همان، صص ۳۲ - ۳۱

۲۶- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۰

۲۷- لطف‌الله میمنی، همان، ص ۳۶۹